



دوراهی سرنوشت ساز

❖ مؤلف؛ حجت الإسلام حسن رضا زاده

❖ موضوع؛ انتخاب

❖ قالب ارائه؛ درسنامه دانش آموزی

❖ قالب محتوا؛ متن مکتوب و پاورپوینت

❖ مخاطب؛ مقطع متوسطه اول_ دانش آموزی

❖ محصول؛ گروه تبلیغی صبح

❖ توضیح؛ ثواب این درسنامه تقدیم می شود به روح مبلغ اربعین مرحوم حجت الإسلام سید سجاد رضوی

طرح درس انتخاب برای نوجوان دبیرستان دوره اول

انگیزه سازی

داستان ابراهیم هادی (فینال قهرمانی باشگاه های ایران سال ۱۳۵۵) بازنده قهرمان مسابقات قهرمانی باشگاه ها در سال ۱۳۵۵ بود. مقام اول مسابقات ، هم جایزه نقدی می گرفت هم به انتخابی کشور می رفت. ابراهیم در اوج آمادگی بود. هر کس یک مسابقه از او می دید این مطلب را تایید می کرد. مربیان می گفتند: امسال در ۷۴ کیلو کسی حریف ابراهیم نیست. مسابقات شروع شد. ابراهیم همه را یکی یکی از پیش رو برمیداشت. با چهار کشتی که برگزار کرد به نیمه نهائی رسید. کشتی ها را یا ضربه می کرد یا با امتیاز بالا می برد. به رفقایم گفتم: مطمئن باشید، امسال یه کشتی گیر از باشگاه ما می ره تیم ملی. در دیدار نیمه نهائی با اینکه حریفش خیلی مطرح بود ولی ابراهیم برنده شد. او با اقتدار به فینال رفت. حریف پایانی اش کسی بود که همان سال قهرمان مسابقات ارتش های جهان شده بود. قبل از شروع فینال رفتم پیش ابراهیم توی رختکن و گفتم: من مسابقه های حریف رو دیدم. خیلی ضعیفه، فقط ابرام جون، تو رو خدا دقت کن. خوب کشتی بگیر، من مطمئنم امسال برا تیم ملی انتخاب میشی. مربی، آخرین توصیه ها را به ابراهیم گوشزد می کرد. در حالی که ابراهیم بندهای کفشش را می بست. بعد با هم به سمت تشک رفتند. من سریع رفتم و بین تماشاگر ها نشستم. ابراهیم روی تشک رفت. حریف ابراهیم هم وارد شد. هنوز داور نیامده بود. ابراهیم جلو رفت و با لبخند به حریفش سلام کرد و دست داد. حریف او چیزی گفت که متوجه نشدم. اما ابراهیم سرش را به علامت تایید تکان داد. بعد هم حریف او جایی را در بالای سالن بین تماشاگرها به او نشان داد! من هم برگشتم و نگاه کردم. دیدم پیر زنی تنها ، تسبیح به دست، بالای سکوها نشسته. نفهمیدم چه گفتند و چه شد. اما ابراهیم خیلی بد کشتی را شروع کرد. همه اش دفاع می کرد. بیچاره مربی ابراهیم ، اینقدر داد زد و راهنمایی کرد که صدایش گرفت. ابراهیم انگار چیزی از فریادهای مربی و حتی دادزدن های من را نمی شنید. فقط وقت را تلف می کرد! حریف ابراهیم با اینکه در ابتدا خیلی ترسیده بود اما جرأت پیدا کرد. مرتب حمله می کرد. ابراهیم هم با خونسردی مشغول دفاع بود. داور اولین اخطار و بعد هم دومین اخطار را به ابراهیم داد. در پایان هم ابراهیم سه اخطاره شد و باخت و حریف ابراهیم قهرمان ۷۴ کیلو شد!

وقتی داور دست حریف را بالا می برد ابراهیم خوشحال بود! انگار که خودش قهرمان شده! بعد هر دو کشتی گیر یکدیگر را بغل کردند.

حریف ابراهیم در حالی که از خوشحالی گریه می کرد خم شد و دست ابراهیم را بوسید! دو کشتی گیر در حال خروج از سالن بودند. من از بالای سکوها پریدم پایین. با عصبانیت سمت ابراهیم آمدم. داد زدم و گفتم: آدم عاقل، این چه وضع کشتی بود؟ بعد هم از زور عصبانیت با مشت زدم به بازوی ابراهیم و گفتم: آخه اگه نمیخواهی کشتی بگیری بگو، ما رو هم معطل نکن.

ابراهیم خیلی آرام و با لبخند همیشگی گفت: اینقدر حرص نخور! بعد سریع رفت تو رختکن، لباسهایش را پوشید. سرش را پایین انداخت و رفت. از زور عصبانیت به در و دیوار مشت می زدم. بعد یک گوشه نشستیم. نیم ساعتی گذشت. کمی آرام شدم. راه افتادم که بروم.

جلوی در ورزشگاه هنوز شلوغ بود. همان حریف فینال ابراهیم با مادر و کلی از فامیل ها و رفقا دور هم ایستاده بودند. خیلی خوشحال بودند. یکدفعه همان آقا مرا صدا کرد. برگشتم و با اخم گفتم: بله؟! آمد به سمت منو گفت: شما رفیق آقا ابرام هستید، درسته؟ با عصبانیت گفتم: فرمایش؟!

بی مقدمه گفت: آقا عجب رفیق با مرامی دارید. من قبل مسابقه به آقا ابرام گفتم، شک ندارم که از شما می خورم، اما هوای ما رو داشته باش، مادر و برادرام بالای سالن نشستند. کاری کن ما خیلی ضایع نشیم.

بعد ادامه داد: رفیقتون سنگ تموم گذاشت. نمی دونی مادرم چقدر خوشحاله. بعد هم گریه اش گرفت و گفت: من تازه ازدواج کرده ام. به جایزه نقدی مسابقه هم خیلی احتیاج داشتم، نمی دونی چقدر خوشحالم.

مانده بودم که چه بگویم. کمی سکوت کردم و به چهره اش نگاه کردم. تازه فهمیدم ماجرا از چه قرار بوده. بعد گفتم: رفیق جون، اگه من جای داش ابرام بودم، با این همه تمرین و سختی کشیدن این کارو نمی کردم. این کارا مخصوص آدمای بزرگی مثل آقا ابرامه.

از آن پسر خداحافظی کردم. نیم نگاهی به آن پیرزن خوشحال و خندان انداختم و حرکت کردم. در راه به کار ابراهیم فکر می کردم. اینطور گذشت کردن، اصلاً با عقل جور در نمیداد!

با خودم فکر می کردم، پوریای ولی وقتی فهمید حریفش به قهرمانی در مسابقه احتیاج دارد و حاکم شهر، آنها را اذیت کرده، به حریفش باخت. اما ابراهیم...

یاد تمرین های سختی که ابراهیم در این مدت کشیده بود افتاده. یاد لبخند های آن پیرزن و خوشحالی آن جوان، یکدفعه گریه ام گرفت. عجب آدمیه این ابراهیم!

کتاب سلام بر ابراهیم

ارزش فداکاری و قهرمانی را توضیح دهیم، داستان پوریای ولی افسانه است ولی این داستان نیست واقعیت است.

اقناع اندیشه

وصل به دوراهی ها (ابراهیم وقتی که حریف با او صحبت کرد خود را میان یک دوراهی دید: قهرمانی و رسیدن به نتیجه تلاش ها، گذشتن از خود و رسیدن به خدا)، **ما همیشه در حال انتخابیم**، با دوراهی های مختلفی روبه رو می شویم:

- فحش دادن و خوش زبانی
 - درس خواندن و درس نخواندن
 - مسخره کردن و مودب بودن
 - تلاش و تنبلی
- همیشه در حال انتخابیم، یعنی:

• هر لحظه

• هر ساعت

• هر زمان و مکان

باید انتخاب کنیم تا به مرحله بعد برویم، حتی در سخت ترین شرایط هم می توان انتخاب کرد.

پرورش احساس

سؤال از دانش آموزان: داستان شهید نیری / رو کی شنیده؟ آگه اکثریت نشنیده بودند تعریف می کنیم. (داستان شهید نیری)^۱

محسن نوری از دوستان شهید «احمدعلی نیری» تعریف می کند که:

«یک بار از احمد پرسیدم که احمد من و تو از بچگی همیشه با هم بودیم اما سؤالی از تو دارم نمی دانم چرا در این چند سال اخیر شما این قدر رشد معنوی کردید اما من... لبخندی زد و می خواست بحث را عوض کند اما دوباره سؤالم را پرسیم بعد از کلی اصرار سرش را بالا آورد و گفت: طاقتش را داری؟! با تعجب گفتم: طاقت چی رو؟! گفت بنشین تا بهت بگم.

نفس عمیقی کشید و گفت یک روز با رفقای محل و بچه های مسجد رفته بودیم دماوند. شما توی آن سفر نبودید همه رفقا مشغول بازی و سرگرمی بودند. یکی از بزرگترها گفت: احمد آقا برو این کتری رو

۱. داستان های جایگزین: شهید رجائی و دور کردن راه خانه از مدرسه دخترانه برای نگاه نکردن به نامحرم. داستان موسی و دختر شعیب: تمشعی علی استحقاق.

آب کن و بیار تا چای درست کنیم. بعد جایی رو نشان داد گفت اونجا رودخانه است برو اونجا آب بیار من هم راه افتادم. راه زیادی نبود از لابه لای بوته‌ها و درخت‌ها به رودخانه نزدیک شدم تا چشمم به رودخانه افتاد یک دفعه سرم را پایین انداختم و همانجا نشستم! بدنم شروع به لرزیدن کرد نمی‌دانستم چه کار کنم! همان جا پشت بوته‌ها مخفی شدم. من می‌توانستم به راحتی یک گناه بزرگ انجام دهم. در پشت آن بوته‌ها چندین دختر جوان مشغول شنا کردن بودند. من همان جا خدا را صدا کردم و گفتم: «خدا یا کمکم کن الان شیطان من را وسوسه می‌کند که من نگاه کنم هیچ کس هم متوجه نمی‌شود اما به خاطر تو از این گناه می‌گذرم.»

بعد کتری خالی را از آن جا برداشتم و از جای دیگر آب آوردم. بچه‌ها مشغول بازی بودند. من هم شروع به آتش درست کردن بودم خیلی دود توی چشمانم رفت. اشک همین‌طور از چشمانم جاری بود. یادم افتاد که حاج آقا گفته بود: «هرکس برای خدا گریه کند خداوند او را خیلی دوست خواهد داشت.» من همین‌طور که اشک می‌ریختم گفتم از این به بعد برای خدا گریه می‌کنم. حالم خیلی منقلب بود. از آن امتحان سختی که در کنار رودخانه برایم پیش آمده بود هنوز دگرگون بودم. همین‌طور که داشتم اشک می‌ریختم و با خدا مناجات می‌کردم خیلی با توجه گفتم: «یاالله یا الله...» به محض این که این عبارت را تکرار کردم صدایی شنیدم ناخودآگاه از جایم بلند شدم. از سنگ ریزه‌ها و تمام کوه‌ها و درخت‌ها صدا می‌آمد. همه می‌گفتند: «سُبْحُ قُدُوسٍ رَبُّنَا وَرَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ» (پاک و مطهر است پروردگار ما و پروردگار ملائکه و روح) وقتی این صدا را شنیدم ناباورانه به اطراف خودم نگاه کردم دیدم بچه‌ها متوجه نشدند. من در آن غروب با بدنی که از وحشت می‌لرزید به اطراف می‌رفتم از همه ذرات عالم این صدا را می‌شنیدم!»

احمد بعد از آن کمی سکوت کرد. بعد با صدایی آرام ادامه داد: از آن موقع کم کم درهایی از عالم بالا به روی من باز شد! احمد بلند شد و گفت: «تا زنده‌ام برای کسی این ماجرا را تعریف نکن.»^۱ اهمیت انتخاب در آن است که: اگر انتخاب صحیح نداشته باشیم بعدها دچار افسوس و ای کاش گفتن‌ها می‌شویم.

آیه قرآن: ای کاش فلانی را دوست خود انتخاب نمی‌کردم.^۲ در این قسمت از درس می‌توانیم پیام دوست و معیارهای دوست خوب را به دانش‌آموز بدهیم.

۱. برگرفته از کتاب «عارفانه»- زندگینامه و خاطرات عارف شهید احمدعلی نیری-، انتشارات شهید ابراهیم هادی، چاپ نوزدهم ۱۳۹۶ ش.

۲. الفرقان: ۲۸ یا وَيَلْتَمِسُ أَيُّسَى لِمَ أَتَّخِذُ فَلَانًا خَلِيلًا

رفتارسازی

با سؤال از دانش آموزان مشارکت می‌گیریم، در دو راهی چه می‌کنیم؟
 مواردی که به ما کمک می‌کند تا انتخاب صحیحی داشته باشیم:

۱. انتخاب هدف

با انتخاب‌ها حقیقت وجود خود را نشان می‌دهیم.

این هدف‌ها هستند که مسیر را برای ما مشخص می‌کنند.

قیمه کل امرء ما یحسنة (داستان علامه جعفری و ارزش انسان)

علامه محمد تقی جعفری می‌فرمودند:

عده‌ای از جامعه‌شناسان برتر دنیا در «دانمارک» جمع شده بودند تا درباره موضوع مهمی به بحث و تبادل نظر بپردازند. موضوع این بود: ارزش واقعی انسان به چیست؟

برای سنجش ارزش خیلی از موجودات، معیار خاصی داریم؛ مثلاً معیار ارزش طلا به وزن و عیار آن است. معیار ارزش بنزین به مقدار و کیفیت آن است. معیار ارزش پول، پشتوانه آن است. اما معیار ارزش انسان‌ها در چیست؟

هر کدام از جامعه شناس‌ها صحبت‌هایی داشتند و معیارهای خاصی را ارائه دادند.

وقتی نوبت به بنده رسید، گفتم: اگر می‌خواهید بدانید یک انسان چقدر ارزش دارد، ببینید به چه چیزی علاقه دارد و به چه چیزی عشق می‌ورزد.

کسی که عشقش یک آپارتمان دو طبقه است در واقع ارزشش به مقدار همان آپارتمان است.

کسی که عشقش ماشینش است، ارزشش به همان میزان است.

اما کسی که عشقش خدای متعال است، ارزشش به اندازه خداست.

علامه فرمودند: من این مطلب را گفتم و پایین آمدم. وقتی جامعه شناس‌هایی که صحبت‌های مرا شنیدند برای چند دقیقه روی پای خود ایستادند و کف زدند.

وقتی تشویق آنها تمام شد من دوباره بلند شدم و گفتم: عزیزان! این کلام از من نبود. بلکه از شخصی به

نام علی علیه السلام است. آن حضرت در «نهج البلاغه» می‌فرمایند: «فِيحَمَةُ كُلِّ امْرِيٍّ مَا يُحْسِنُهُ» ارزش هر انسانی به اندازه چیزی است که دوست می‌دارد.»

وقتی این کلام را گفتم دوباره به نشانه احترام به وجود مقدس امیرالمؤمنین علی علیه السلام از جا بلند شدند و چند بار نام آن حضرت را بر زبان جاری کردند.

علامه در ادامه می‌فرمودند: عشق حلال به این است که انسان (مثلاً) عاشق ۵۰ میلیون تومان پول باشد. حال اگر به انسان بگویند: آئی!!! پنجاه میلیونی!!! چقدر بدش می‌آید؟ در واقع می‌فهمد که این حرف



توهین در حق اوست. حالا که تکلیف عشق حلال اما دنیوی معلوم شد، ببینید اگر کسی عشق به گناه و معصیت داشته باشد چقدر پست و بی ارزش است!
اینجاست که ارزش ثار الله معلوم می شود. ثار الله اضافه تشریفی است. خونی که در واقع آنقدر شرافت و ارزش پیدا کرده که فقط با معیارهای الهی قابل ارزش گذاری است و ارزش آن به اندازه خدای متعال است.

۲. انتخاب گزینه ی صحیح

باید آگاهانه انتخاب کنیم: همیشه در انتخاب چند گزینه داریم: صحیح، خطا، صحیح نما اولین نکته این است که: انتخاب ها بیشتر از استعدادها در زندگی ما مؤثرند. چگونه انتخاب کنیم؟

بین حق و باطل

بین صحیح و صحیح تر

۳. سخت کوشی و تلاش

اگر هدفی انتخاب کردیم در راه رسیدن به آن باید به سختی بکوشیم.

نکته آخر: مانور روی یکی از مؤلفه های انتخاب